

# پیامبر و میدان نبرد

جعفر سبحانی

سال سوم هجرت

## فداکاری يك افسر رشید

افسران رشید و اوجان گذشته ، قهرمانان نیرومند و قوی پنجه در ارتش اسلام بحد کافی وجود داشت ولی دلاوریهای «حمزه بن عبدالمطلب» و علی (علیه السلام) ثبت صفحات تاریخ است و در حقیقت ستون طلائع تاریخ نبردهای اسلام را تشکیل میدهد .

حمزه عموی پیامبر اسلام از شجاعان عرب و از افسران بنام اسلام بود ، او بود که با کمال اصرار میل داشت که ارتش اسلام در برون « مدینه » با قریش به نبرد پردازد ، او بود که با قدرت هر چه تمامتر پیامبر را در لحظات حساس در مکه از شر بت پرستان حفظ نمود و در انجمن بزرگ قریش بجبران توهین واذیتی که «ابوجهل» درباره پیامبر انجام داده بود ، سراو را شکست ، و کسی را قدرت مقاومت با او نبود .

وی همان افسر ارشد و جانبازی بود که در جنگ « بدر » قهرمان رشید قریش «عتبه» را از پای در آورد ، و گروهی را مجروح و وعده ای را با یار نیستی فرستاد ، و او راهد فی جز دفاع از حریم حق و فضیلت و برقراری آزادی در محیط عربستان نبود .

«عند» همسر «ابوسفیان» دختر «عتبه» بود ، وی کینه حمزه را بدل داشت ، تصمیم داشت که بهر قیمت تمام شود ، انتقام پدر را از مسلمانان بگیرد .

«وحشی» قهرمان حبشی که غلام «جبرمطمع» بود ، و عموی جبر نیز در جنگ « بدر » کشته شده بود ، ما مورگشت با بکار بردن حيله و مکر بارمان دختر عتبه سرو صورت بدهد . وی به وحشی پیشنهاد کرد که یکی از سه نفر (پیامبر ، علی و حمزه) را برای گرفتن انتقام خون پدر از پای در آورد ، قهرمان حبشی در پاسخ گفت : من هرگز دسترسی به «محمد» نمیتوانم پیدا کنم ، زیرا یاران او از همه کس باو نزدیکترند ، علی نیز در میدان نبرد فوق العاده بیدار است ، ولی خشم و غضب «حمزه» در جنگ بقدری زیاد است ، که در موقع نبرد متوجه اطراف

خود نمیشود شاید من بتوانم او را از طریق حیل و اغفال از پای در آورم هند به من مقدار راضی شد ، و قول داد که اگر در این راه موفق شود ، او را آزاد کند. گروهی معتقدند که این قرارداد را «جبر» با غلام خود «وحشی» بست زیرا عمومی وی در «بدر» کشته شده بود .

غلام «حبشی» میگوید: روزی احد من بدنال حمزه بودم ، اوبسان شیری غران بقلب سپاه حمله میبرد و بهر کس میرسید او را بیجان میساخت. من خود را پشت درختها و سنگها پنهان کردم بطوریکه او مرا نمیدید، او گرما گرم مشغول نبرد بود، من از کمین در آمدم ، چون يك فرد حبشی بودم حربه خود را مانند آنها میانداختم و کمتر خطا میکردم از این جهت بفاصله معینی زوین خود را پس از حرکت مخصوصی بسوی او افکندم، حربه بر تهیگاهش نشست و از میان دو پای او درآمد او خواست بسوی من حمله کند ، ولی شدت درد او را از مقصد بازداشت و بهمان حالت ماند تا روح از بدنش جدا شد ، سپس با کمال احتیاط بسوی وی رفتم حربه خود را در آورده و به لشکر گاه قریش برگشتم و با انتظار آزادی نشستم .

پس از جنگ احد من مدتهادر مکه میزیستم تا آنکه مسلمانان مکه را فتح کردند ، من بسوی طائف فرار کردم ، چیزی نگذشت ، تا آنکه شعاع قدرت اسلام تا آن حدود کشیده شد، ولی شنیدم که هر کس ولو هر اندازه مجرم باشد اگر بآئین توحید گرویده شود ، پیامبر از تقصیر او میگذرد من در فتح طائف در حالیکه شهادتین را بر زبان جاری میساختم خود را خدمت پیامبر رساندم ، دیده پیامبر بر من افتاد ، فرمود : تو همان وحشی حبشی هستی ؟ عرض کردم بلی فرمود : چگونه حمزه را کشتی ، من عین همین جریان را نقل کردم ، رسول خدا متأثر شد و فرمود : **و یحک غیب عنی وجهک فلا رینک** : یعنی تا زنده ام روی تو را نبینم، زیرا مصیبت جانگداز عمومی بدست تو انجام گرفته است .

این همان روح بزرگ نبوت، وسعه صدری است که خداوند به رهبر عالیقدر اسلام مرحمت فرموده است ، با اینکه بادها عنوان میتواند قاتل عمورا اعدام کند ، - مع الوصف - باو آزادی میبخشد .

وحشی میگوید : تا پیامبر زنده بود ، من خود را از او پنهان میکردم پس از مرگ پیامبر نبرد مسیلمه کذاب پیش آمد ، من در ارتش اسلام شرکت کردم و همان حربه خود را در کشتن مسیلمه بکار بردم و با کمک يك نفر از انصار بقتل او نائل گردیدم. اگر من با این حربه بهترین مردم یعنی حمزه را کشته ام ، ولی بدترین مردم نیز از خطر این حربه بی نصیب نبوده است . شرکت وحشی در نبرد مسیلمه مطلبی است که خود او ادعا میکند ولی این هشام میگوید:

وحشی در پایان عمر بسان زاغ سیاهی بود ، که همواره بر اثر شرابخواری ، مورد تنفر مسلمانان بود و مرتب حد شراب بر او جاری میگشت ، و بر اثر عملهای ناشایست نام او را در دفتر ارتش خط کشیدند ، و عمر خطاب میگفت قاتل حمزه نبایست در سرای دیگر رستگار گردد.

### قریش فرار میکنند

باینکه مسلمانان در این نبرد افسری مانند حمزه را از دست داده بودند ولی طولی نکشید که ارتش قریش که تقریباً پنج برابر مسلمانان بود تا ب مقاومت از دست داده پا بفرار گذاردند ، و بت بزرگی بنام «هبل» که برای تبرک آورده بودند سرنگون گردید و نزدیک بود که زنان آنان اسیر گردند .

علت موفقیت آنان فقط يك مطلب بود ، و آن اینکه نبرد آنان يك نبرد هدفی بود ، برای دفاع از عقیده ؛ برای تحصیل آزادی ، برای گشودن زنجیرهای شرك و بت پرستی از اجتماع انسانی نبرد می کردند و از آن لحظه ای که ارتش اسلام از این هدف منحرف گردید قصد عده ای آلوده بمادیات شد . بفاصله چند ساعتی باشکست بیسابقه ای رو برو شده ضربتی خوردند که بزودی قابل مرمت نبود و این تجربه تلخ نشان داد تا لحظه ای که محرك آنها هدفهای مقدس باشد پیروزی قطعی نصیب آنها خواهد بود ، ولی اگر آلوده بمادیات گردد ، و در اثناء نبرد دست از وظیفه برداشته ، مشغول جمع آوری ثروت شوند ، شکست از آن آنها خواهد بود . اینک تشریح این شکست پس از پیروزی :

### شکست پس از پیروزی

مادر تشریح اوضاع جغرافیائی «احد» این نکته را یاد آور شدیم که در وسط کوه احد شکاف و بریدگی خاصی قرار داشت و پیامبر نگهبانی دره پشت جبهه را به پنجاه نفر تیر انداز بریاست عبدالله جبر ، سپرده بود و بفرمانده آنها دستور داده بود که با پرتاب کردن تیر دشمن را برانند ، نگذارید از پشت سر وارد جبهه گردند شما هیچ گاه این نقطه را خالی نگذارید ، خواه ما مغلوب شویم یا غالب .

این فرمان نظامی که آینده اثبات کرد که ضامن پیروزی مسلمانان بود ، بموقع مورد اجراء قرار گرفت ، و هر موقع دشمن خواست از دره عبور کند بوسیله تیر اندازان عقب رانده شد . لحظه ای که ارتش قریش سلاح و متاع خود را در میدان ترك گفته و پا بفرار گزاردند ، ارتش فاتح اسلام در حالیکه عده معدودی دشمن را تعقیب می کرد و افسران ارشدی مانند علی (ع) و کسانیکه بیعت خود را بر اساس بذل جان نهاده بودند در خارج لشکر گاه به تعقیب دشمن اشتغال داشت ، برای

جمع آوری غنائم اسلحه بزمین گذارده و با کمال بیخبری مشغول گرد آوری اموال و متاع دشمن شدند نگهبانان دره پشت جبهه فرصت را مغتنم شمرده ، با خود گفتند : توقف ما در اینجا بیجا است ، ما نیز در گرد آوری غنائم شرکت کنیم ، فرمانده آنها گفت : رسول خدا دستور داده است که ما از اینجا حرکت نکنیم ، خواه ارتش اسلام فاتح باشد یا مغلوب .

اکثریہ نگهبانان تیرانداز در برابر دستور فرمانده مقاومت بخرج دادند و گفتند : توقف ما در اینجا بی ثمر است ، و منظور پیامبر جز این نبوده که ما در حال جنگ این دره را نگهبانی نمائیم و اکنون نبرد پایان یافته است .

روی این تاویل باطل چهل تن از مقر نگهبانی فرود آمدند ، و حزدہ نفر در آنجا باقی ماند ، خالد بن ولید که قهرمانی شجاع و جنگ آزموده بود و از آغاز نبرد میدانست که دهانہ دهلیز کلید پیروزیست ، و چند بار خواسته بود از آنجا وارد پشت جبهه جنگ شود و با تیراندازی تیراندازان روبرو شده بود . این بار از کمی افراد نگهبانی استفاده کرد ، سربازان خود را به پشت نیروی اسلام رهبری نمود و ایک حملہ دورانہ توأم با غافلگیری در پشت سر مسلمانان ظاهر گردید ، و مقاومت گروه کمی که روی تپہ مستقر بودند سوئی نیخشید ، و تمام آن دہ نفر پس از جانبازیهای زیاد بوسیله سربازان خالد ولید و عکرمہ بن ابی جهل کشته شدند . چیزی نگذشت که مسلمانان غیر مسلح و غفلت زده از پشت سر زیر حملہ سخت قرار گرفتند .

خالد پس از آنکه نقطه حساس را تصرف کرد ، ارتش شکست خورده قریش را که در حال فرار بودند براء همکاری دعوت نمود . و با فریادها و نعره های زیاد روح مقاومت و استقامت قریش را تقویت کرد .

چیزی نگذشت که براء اثر ازمہ پاشیدگی وضع صفوف مسلمانان ، ارتش قریش سربازان اسلام را احاطه کرده و مجدداً جنگ و نبرد میان آنان آغاز گردید .

### تصحیح فرمائید

در شماره گذشته (شماره پنجم از سال ششم) صفحه ۷۰ بجای

و ان العزة لله ولرسوله وللمؤمنين ، ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين

(سوره منافقون - آیه ۸) صحیح است .